



درس یکم: شکر نعمت

مَنْتَ خدای را، عَزَّوَجَلَّ، که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرومی رود، مُمَدِّ حیات است و چون برمی آید، مَفْرَحِ ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

قلمرو زبانی: *مَنْتَ: سپاس، شکر، نیکویی / را: حرف اضافه به معنای برای / *عَزَّوَجَلَّ: گرامی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می رود / طاعت: اطاعت، فرمانبرداری / قربت: نزدیکی / به شکر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی) / *مزید: افزونی، زیادی / مُمد: یاری رسان، کمک کننده / حیات: زندگی / *مَفْرَح: شادی بخش، فرح انگیز / ذات: وجود / -ش در طاعتش: از او؛ نقش متمم / حذف فعل «است» به قرینه لفظی / موجب و مزید و ممد و مفرح و موجود و واجب: همگی نقش مسند.

قلمرو ادبی: قربت و نعمت: سجع متوازی / حیات و ذات: سجع مطرف / موجود و واجب: سجع متوازن / فرومی رود و برمی آید: تضاد / جمله آخر: تلمیح به «لَنْ شُكْرُكُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

قلمرو فکری: سپاس مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است که اطاعت از او سبب نزدیکی به او می شود و شکرگزاری از او باعث افزایش نعمت می گردد. هر نفسی که کشیده می شود، یاری رسان زندگی و زمانی که بیرون می آید، شادی بخش وجود است؛ بنابراین در هر نفس کشیدنی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی هم شکرگزاری واجب است.

کز عهده شکرش به در آید؟

از دست و زبان که بر آید

قلمرو زبانی: که در مصراع اول: نقش مضاف الیه / که در مصراع دوم: حرف ربط (پیوند) وابسته ساز / بیت: دو جمله و دارای پرسش انکاری.

قلمرو ادبی: دست و زبان: تناسب و مجاز از همه وجود انسان و اعمال و گفتار / از عهده به درآمدن: کنایه از توانایی داشتن.

قلمرو فکری: هیچکس قادر نیست که شکر نعمت های خداوند را آن طور که شایسته است، به جای آورد.

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ».

قلمرو ادبی: سعدی آیه قرآن را تضمین کرده است / شکر و شکور: اشتقاق.

قلمرو فکری: ای خاندان داوود شکر گزار باشید؛ و عده کمی از بندگان من شکر گزارند.

عذر به درگاه خدای آورد

بنده همان به که ز تقصیر خویش

قلمرو زبانی: به: خوب است، بهتر است / *تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن / عذر: توبه / حذف فعل «است» به قرینه معنایی در مصراع اول

قلمرو ادبی: به و به: جناس ناقص افزایشی / بنده و خدا: مراعات نظیر (تناسب).

قلمرو فکری: بهتر است که بنده به خاطر کوتاهی در عبادت یا گناه، از درگاه خداوند طلب آمرزش و بخشایش کند.

کس نتواند که به جای آورد

ورنه، سزاوار خداوندی اش

قلمرو زبانی: ورنه: مخفف و اگر نه / سزاوار: شایسته / به جای آورد: ادا کند / بیت: دو جمله / «شکر» به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو ادبی: واج آرای مصوت بلند «ا».

قلمرو فکری: وگرنه هیچکس نمی تواند خداوند را آن گونه که شایسته است، شکرگزاری و عبادت کند.

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

قلمرو زبانی: را: حرف اضافه به معنای به (همه را: به همه) / بی حساب: بی اندازه / *خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده / بی دریغ: بدون چشم داشت /

کشیده: گسترده / *ناموس: آبرو، شرافت / *فاحش: آشکار، واضح / *وظیفه: مقرر، وجه معاش / *روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می آورد یا به او می رسد؛ وظیفه روزی: رزق مقرر و معین / *منکر: زشت، ناپسند / نبرد: قطع نمی کند.

قلمرو ادبی: باران رحمت و خوان نعمت و پرده ناموس: تشبیه / رسیده و کشیده: سجع متوازی / پرده دریدن: کنایه از آشکار کردن راز.

قلمرو فکری: رحمت بی اندازه خداوند همچون بارانی بر همه نازل شده و نعمت فراگیر او مانند سفره ای همه جا گسترده شده است.

آبروی بندگان را به دلیل گناه آشکارشان نمی ریزد و رزق و روزی شان را به سبب خطای زشتی که مرتکب می شوند، قطع نمی کند.



فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پرورد. درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به ترویث نخل باسق گشته.

قلمرو زبانی: فرّاش: فرش گستر، گسترنده فرش / صبا: بادی که از جانب شمال شرق می‌وزد / گفته: دستور داده / زمردین: سبزرنگ / دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند / بنات: ج بنت، دختران / نبات: گیاه، رُستنی / مهد: گهواره / خلعت: لباس دوخته‌شده‌ای که بزرگی به کسی بخشد / قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکه به هم پیوندند / ورق: برگ / در بر گرفته: بر تن پوشانده / شاخ: شاخه / قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن / ربیع: بهار / موسم: فصل، هنگام، زمان / عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند، افشرد، شیر / تاک: درخت انگور، رز / شهد: عسل؛ شهد فایق: عسل خالص / فایق: برگزیده، برتر / باسق: بلند، بالیده / «را» به ترتیب: حرف اضافه - حرف اضافه - نشانه مفعول - نشانه مفعول

قلمرو ادبی: فرّاش باد صبا و دایه ابر بهاری و بنات نبات و مهد زمین و قبای سبز ورق و اطفال شاخ و کلاه شکوفه: اضافه تشبیهی / فرش زمردین: استعاره از گل‌ها و سبزه‌ها / باد و صبا و بهار و نبات - درخت و ورق و شاخ - عصاره و شهد - خرما و نخل: تناسب / فرش و فراش: جناس ناقص افزایشی / بنات و نبات: جناس / بگسترده و پرورد - دربر گرفته و برسر نهاده: سجع متوازی / باد را گفته و ابر را فرموده و قبا برای درختان: تشخیص / مهد زمین: تلمیح به آیه «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» / نخل باسق: تلمیح به آیه «وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ» **قلمرو فکری:** خداوند به باد صبا دستور داده تا گل‌ها و سبزه‌ها را شکوفا کند و به ابر بهاری نیز فرمان داده تا گیاهان را در زمین پرورش دهد. خداوند به عنوان هدیه نوروز، لباسی سبزرنگ از برگ‌ها را بر تن درختان پوشانده و به واسطه فرارسیدن فصل بهار، شکوفه‌ها را همچون کلاهی بر سر شاخه‌های درختان گذاشته است. شیره انگور به واسطه قدرت خداوند به شیرینی ممتاز و برتر تبدیل شده و هسته خرما به سبب توجه و پرورش او، درخت خرمای بلندی شده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

قلمرو زبانی: مه: مخفف ماه / فلک: آسمان / غفلت: بی‌خبری / بیت: سه جمله / در کار: نقش مسند / نان: نقش مفعول. **قلمرو ادبی:** ابر و باد و مه و خورشید و فلک: مراعات نظیر و مجاز از همه عالم / مصرع اول: تشخیص و تلمیح به آیه «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ» / نان به کف آوردن: کنایه از کسب روزی / نان: مجاز از رزق و روزی / کف: مجاز از دست / واج آرای مصوّت «لله».

قلمرو فکری: تمام پدیده‌های هستی در فعالیت و تلاش هستند تا تو رزق و روزی خود را کسب کنی و از یاد خدا غافل نباشی.

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

قلمرو زبانی: از بهر: برای / سرگشته: حیران / شرط انصاف نباشد: دور از عدالت است / بیت: سه جمله / حذف فعل «هستند» به قرینه معنایی. **قلمرو ادبی:** تو: آرایه تکرار / واج آرای «ر» / تلمیح به آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا».

قلمرو فکری: همه پدیده‌های هستی، فرمانبردار تو هستند و برای تو تلاش می‌کنند، دور از عدالت و انصاف است که تو مطیع خداوند نباشی.

در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان، محمد مصطفی، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ،

قلمرو زبانی: خبر: سخن پیامبر، حدیث / کاینات: ج کاینه، همه موجودات جهان / مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند، مایه افتخار / صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر / تتمه: باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمین رسالت / دور زمان: روزگار / مصطفی: برگزیده و انتخاب شده، لقب پیامبر اسلام (ص).

قلمرو ادبی: رحمت عالمیان: تلمیح به آیه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» / مصطفی: تلمیح به آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ».

قلمرو فکری: در حدیث و سخنی از سرور جهانیان، مایه افتخار موجودات، رحمت خداوند بر اهل عالم، برگزیده انسان‌ها و نقطه اوج و کمال گردش روزگار، حضرت محمد مصطفی - که سلام و درود خداوند بر او و خاندانش باد - چنین آمده است:

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

قلمرو زبانی: شفیع: شفاعت کننده، پایمرد / مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد / نبی: پیغمبر، پیام آور، رسول / کریم: بخشنده / قسیم: صاحب جمال / جسیم: خوش اندام / نسیم: خوش بو / وسیم: دارای نشان پیامبری.

قلمرو ادبی: قسیم و جسیم و نسیم و وسیم: جناس ناقص اختلافی / واج آرای «س» «ی» «م».

قلمرو فکری: او پیامبری شفاعت کننده، فرمانروا، پیام آور، بخشنده، صاحب جمال، خوش اندام، خوش بو و دارای نشان پیامبری است.



بَلَّغِ الْعُلَى بِكَمَالِهِ، كَشَفِ الدُّجَى بِجَمَالِهِ حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ، صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

قلمرو زبانی: بَلَّغْ: رسید / كَشَفْ: کنار زد / دُجَى: تاریکی / حَسَنَتْ: زیباست / جمیع: همه، تمام / خِصَال: جِ خِصَلت، ویژگی‌ها، صفات.

قلمرو ادبی: کمال و جمال: جناس ناقص اختلافی / صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ: تلمیح به آیه قرآن / واج آرایی «ل».

قلمرو فکری: به واسطه کمالش به مرتبه بلندی رسید و با جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد. همه صفات و ویژگی‌هایش زیباست.

بر او و خاندانش صلوات بفرستید.

چه غم دیوارِ اَمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

قلمرو زبانی: باک: ترس، نگرانی / بحر: دریا / بیت: چهارجمله / هر دو مصراع: استفهام انکاری و «را» تبدیل فعل / تو: نقش متمم.

قلمرو ادبی: دیوار اَمّت: اضافه تشبیهی یا استعاری / تلمیح به داستان حضرت نوح / موج و بحر و کشتیان: تناسب / بیت اسلوب معادله دارد.

قلمرو فکری: ای پیامبر! مسلمانان غم و اندوهی ندارند؛ زیرا پشتیبانی مانند تو دارند. کسی که ناخدايش نوح(ع) باشد، از امواج دریا هراسی ندارد

هر گاه که یکی از بندگان گناهکار پریشان‌روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جَلَّ و عَلا بر دارد، ایزد تعالی در او نظر نکند بازش بخواند؛ باز اعراض فرماید. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند. حق، سُبْحَانَهُ و تعالی فرماید: یا مَلَأْتِکَی قَدِ اسْتَحِیْتُ مِنْ عَبَدِی وَ لَیْسَ لَهُ غَیْرِی فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش اجابت کردم و امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

قلمرو زبانی: پریشان‌روزگار: بدبخت / *انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی / اجابت: پذیرفتن / جَلَّ و عَلا: بزرگ و بلندمرتبه است /

*اعراض: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی / *تضرع: زاری کردن، التماس کردن / «ش» در بازش: نقش مفعول (باز او را) / «ش» در بار دیگرش: نقش مفعول (بار دیگر او را) / سبحانه و تعالی: پاک و بلندمرتبه / «ش» در دعوتش و امیدش: هر دو نقش مضاف‌الیه (دعوت او و امید او) / دست انابت: اضافه اقترانی.

قلمرو ادبی: پریشان‌روزگار: کنایه از بدبخت و بیچاره / انابت و اجابت: جناس ناقص اختلافی / یا مَلَأْتِکَی ... غَفَرْتُ لَهُ: تضمین.

قلمرو فکری: هر گاه که یکی از بندگان گناهکار بدبخت، به امید قبولی توبه، دست خود را به درگاه خداوند بلندمرتبه بلند کند، خداوند بلندمرتبه به او توجهی نمی‌کند. آن بنده دوباره خدا را صدا می‌زند، ولی باز هم خداوند از او روی برمی‌گرداند. بار دیگر بنده، خداوند را با زاری و التماس صدا می‌زند. خداوند پاک و بلندمرتبه می‌فرماید: ای فرشتگان! من از بنده خود شرم دارم، او جز من پناهی ندارد؛ پس او را آمرزیدم

گرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده‌ست و او شرمسار

قلمرو زبانی: گرم: بخشش، بزرگی / شرمسار: شرمنده، خجالت‌زده / بیت: دو یا چهار جمله / حذف «است» در پایان مصراع دوم به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: گرم و لطف، خداوندگار و بنده، گنه و شرمسار: مراعات نظیر (تناسب) / تلمیح به یا مَلَأْتِکَی ... غَفَرْتُ لَهُ.

قلمرو فکری: بزرگواری و مهربانی خداوند را مشاهده کن، بنده گناه کرده؛ ولی او (خداوند) شرمنده می‌شود.

عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبداکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ، و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ.

قلمرو زبانی: *عاکفان: ج عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند / جلال: بزرگی / *تقصیر: گناه، کوتاهی،

کوتاهی کردن / *معترف: اقرار کننده، اعتراف کننده / *واصفان: ج واصف، وصف کنندگان، ستاینندگان / *حلیه: زیور، زینت / جمال: زیبایی / *تحیر: سرگشتگی، سرگردانی / *منسوب: نسبت داده شده / معترف و منسوب: نقش مسند / حذف فعل «هستند» به قرینه معنایی (معنوی).

قلمرو ادبی: کعبه جلال و حلیه جمال: تشبیه جلال و جمال: جناس ناقص اختلافی / هر دو عبارت عربی: تضمین / عاکف و کعبه و عبادت: تناسب

قلمرو فکری: عابدان به کوتاهی در عبادت اقرار می‌کنند و می‌گویند: تو را آنگونه که شایسته است، پرستش نکردیم و وصف کنندگان زیبایی خداوند به سرگشتگی و حیرت منسوب شده‌اند و می‌گویند: تو را آنگونه که شایسته است، نشناختیم.

بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟ گر کسی وصف او ز من پرسد

قلمرو زبانی: وصف: نشان، توصیف / او: منظور خداوند / مصراع دوم: پرسش انکاری / بیت: دو جمله / وصف و چه: هر دو نقش مفعول.

قلمرو ادبی: بی‌دل: کنایه از عاشق / بی‌نشان: کنایه از خداوند (معشوق ازلی).

قلمرو فکری: اگر کسی نشان خداوند (معشوق) را از من بخواهد؛ پاسخی ندارم؛ عاشق چگونه می‌تواند خدای بی‌نشان را وصف کند؟



بر نیاید ز کشتگان آواز

عاشقان کشتگان معشوق اند

قلمرو ادبی: واج آرای «ش» / کل بیت تلمیح به «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ» / عاشق و معشوق: اشتقاق و مراعات نظیر / کشتگان: آرایه تکرار.

قلمرو فکری: عاشقان حقیقی در برابر معشوق (خداوند) مانند مردگان هستند و کسی که مُرده باشد، نمی تواند سخن بگوید.

یکی از صاحب دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن که که از این معاملات باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟»

قلمرو زبانی: صاحب دل: عارف / جیب: گریبان، یقه / *مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق / *مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است / مستغرق: غرق شده / *معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است / *انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن / ما را: برای ما (ما: نقش متمم) / *تحفه: هدیه، ارمغان / *کرامت کردن: عطا کردن، بخشیدن.

قلمرو ادبی: سر به جیب مراقبت فرو بردن: کنایه از تفکر عارفانه / در بحر مکاشفت مستغرق شدن: کنایه از از خود بی خود شدن و پی بردن به حقایق / جیب مراقبت: اضافه استعاری و تشخیص / بحر مکاشفت: اضافه تشبیهی / معاملات: استعاره از اعمال عبادی / بوستان: استعاره از معارف الهی / تحفه: استعاره از نتیجه کشف و شهود / دوستان و بوستان: جناس ناقص اختلافی.

قلمرو فکری: یکی از عارفان در حالت تفکر و کشف و شهود عرفانی فرورفته بود، هنگامی که از این حالت عرفانی بیرون آمد، یکی از دوستان خودمانی به او گفت: از این حالت عرفانی و نورانی که در آن قرار داشتی، برای ما چه هدیه ای آورده ای؟

گفت: «به خاطر داشتیم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنیم هدیه اصحاب را. چون برسیدم، بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»

قلمرو زبانی: خاطر: دل، یاد / را: برای / «م» در بوی گل: نقش مفعول (بوی گل مرا) / «م» در دامنم: نقش مضاف الیه (دامن از دست من برفت) / **قلمرو ادبی:** درخت گل: استعاره از حقایق الهی / بوی گل: استعاره از لذت تجلیات / دامنم از دست برفت: کنایه از بی اختیاری / دست و مست: جناس / **قلمرو فکری:** گفت: در نظرم بود که وقتی به اسرار و معارف الهی دست یابم، بهره ای از آن را به عنوان هدیه برای دوستان بیاورم؛ اما وقتی به آن حالت عرفانی رسیدم، عنایت خداوندی چنان مرا مست و شیفته خود کرد که اختیار خود را از دست دادم.

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز

قلمرو زبانی: مرغ سحر: بلبل / را فک اضافه: آن سوخته را جان: جان آن سوخته / شد: رفت، مُرد / بیت: چهار جمله / مرغ سحر: منادا.

قلمرو ادبی: مرغ سحر: نماد عاشق دروغین / پروانه: نماد عاشق راستین / مصراع اول: دو تشخیص / سوخته: کنایه از عاشق راستین / مصراع دوم: تلمیح به «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ» / جان شدن: کنایه از مُردن / پروانه و سوخته، مرغ و آواز: تناسب / واج آرای «ا».

قلمرو فکری: ای بلبل! عشق ورزی واقعی را از پروانه یاد بگیر؛ زیرا جان خود را در راه معشوق از دست داد؛ اما صدایی از او شنیده نشد.

کان را که خبر شد، خبری باز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبران اند

قلمرو زبانی: مدعیان: ادعا کنندگان / طلب: جستجو / بیت: سه جمله / مدعیان: نقش نهاد / بی خبران: نقش مسند.

قلمرو ادبی: مدعیان: کنایه از کسانی که ادعای رسیدن به خدا دارند / بی خبران: کنایه از ناآگاهان از عشق / خبر و خبر: جناس تام: آگاهی و نشانه / مصراع دوم: تلمیح به «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كَلَّ لِسَانُهُ».

قلمرو فکری: کسانی که ادعای شناخت خدا را دارند، در واقع افراد غافل هستند که به هیچ شناختی نرسیده اند؛ زیرا هر کس به معرفت الهی برسد و آگاه شود، از خود بی خود و فانی می شود و هیچ نشانی از وی نمی ماند.

کارگاه متن پژوهی درس یکم

قلمرو زبانی:

۱ جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

معنا	دارای نشان پیامبری	شادی بخش	به خدای تعالی بازگشتن	قطع کردن مقرری
واژه معادل	وسیم	مفرح	انابت	وظیفه (بریدن وظیفه)



۲ سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آن‌ها در زبان فارسی وجود دارد.

معنا	واژه هم‌آوا	معنا	واژه متن درس
دوری، جدایی از وطن	غربت	نزدیکی، خویشاوندی	قربت
صحن خانه، محوطه خانه	حیات	زندگی، عمر	حیات
رئیس، بزرگ، خانه	خان	سفره، سفره فراخ و گشاده	خوان
نام سرزمینی که بلقیس پادشاه آن بود	سبا	بادی که از شمال شرقی می‌وزد	صبا
درویشی، دشواری، فقیر	عساره	شیره، افشره	عساره
بهره، قسمت، برای	بهر	دریا	بحر

۳ از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

❖ ح (حیات / تحفه / حلیه / مفرّح / تحیّر / فاحش)

❖ ق (قربت / قبا / مستغرق / تقصیر / قسیم / مراقبت / باسق / فایق)

❖ ع (عساره / عاکف / ربیع / معاملات / خلعت / مطاع)

۴ در عبارت زیر، نقش دستوری ضمائر متصل را مشخص کنید.

❖ « بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. »

← «-م» در بوی گلم: نقش مفعول (بوی گل، مرا) / «-م» در دامنم: نقش مضاف‌الیه (دامنم از دست من برفت)

۵ در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف (لفظی و معنایی) بیابید.

✓ مثال برای حذف به قرینه لفظی: طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. [است]

✓ مثال برای حذف به قرینه معنایی: بنده همان به [است] که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد

قلمرو ادبی:

۱ واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

❖ ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

✓ مرغ سحر: نماد عاشق و عارف دروغین و مدّعی و بی‌خبر از عشق / پروانه: نماد عاشق و عارف راستین و واقعی

۲ با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

□ باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی دریغش همه‌جا کشیده.

□ فرّاش باد صبا را گفته تا فرش زمرّدین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهدِ زمین پیرورد.

❖ الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.

✓ تشبیه: باران رحمت، خوانِ نعمت، فرّاش باد صبا، دایه ابر بهاری، بناتِ نبات، مهدِ زمین

✓ سجع: رسیده و کشیده، بگسترده و پیرورد (سجع متوازی)

❖ ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟

✓ فرش زمرّدین: استعاره از گل‌ها و سبزه‌ها.

قلمرو فکری:

۱ معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

□ عاکفانِ کعبه جلالش به تقصیرِ عبادت معترف که: ما عبدناکَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

✓ عابدان به کوتاهی در عبادت اقرار می‌کنند و می‌گویند: تو را آنگونه که شایسته است، پرستش نکردیم.

□ یکی از صاحب‌دلان سر به جیبِ مراقبت فرو برده بود و در بحرِ مکاشفت مستغرق شده.

✓ یکی از عارفان در حالت تفکر و کشف و شهود عرفانی فرورفته بود.



۲ مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

- ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری ← کسب روزی و غافل نبودن از خدا.
- چه غم دیوار اُمّت را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟ ← حمایت پیامبر موجب آرامش است.
- گر کسی وصف او ز من پرسد / بی دل از بی نشان چه گوید باز؟ ← ناتوانی عاشق و عارف در توصیف معشوق.

۳ از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

- ❖ هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی بر کشد / وان که دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای (*بنان: سرانگشت، انگشت)
- ✓ واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما عرفناک حق معرفتک.

گنج حکمت: گمان

گویند که بطی در آب روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیازمود و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هر گاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نیبوستی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

قلمرو زبانی: گویند: می‌گویند، نقل می‌کنند / بط: مرغابی / پنداشت: تصور می‌کرد / قصدی می‌کرد: تلاش می‌کرد / آزمودن: امتحان کردن / حاصلی ندید: نتیجه‌ای نگرفت / فرو گذاشت: رها کرد، منصرف شد / دیگر روز: روز دیگر / بدیدی: می‌دید / قصدی نیبوستی: اقدامی نمی‌کرد / گمان بردی: فکر می‌کرد، خیال می‌کرد / ثمرت: نتیجه / تجربت: تجربه.

قلمرو ادبی: آب و ماهی - روشنایی و ستاره - بط و ماهی: مراعات نظیر (تناسب).

قلمرو فکری: می‌گویند که یک مرغابی در آب، انعکاس نور ستاره را می‌دید. تصور می‌کرد که ماهی است؛ تلاش می‌کرد تا آن را بگیرد؛ ولی چیزی به دست نمی‌آورد. چون بارها امتحان کرد و نتیجه‌ای نگرفت، رها کرد. روز بعد هر گاه ماهی می‌دید، خیال می‌کرد که همان انعکاس نور ستاره است؛ پس اقدام و تلاشی نمی‌کرد و نتیجه این تجربه آن شد که تمام روز گرسنه ماند.